

## اشتغال‌زایی

یک نفر به اداره کار یابی مراجعه می‌کند و می‌گوید: «من دست‌هایم آسیب دیده و نمی‌توانم دیگر سبیل‌هایم را تاب بدهم. به عبارت دیگر از خود اشتغالی محروم شده‌ام.»  
به او جواب می‌دهند که «برو، ما برایت اشتغال‌زایی می‌کنیم.»

□

یک هفته دیگر یک نفر دیگر به اداره کار یابی مراجعه می‌کند و می‌گوید: «رئیس کارخانه ما اشتغال‌زدایی کرده و ما را از کارخانه بیرون انداخته. شما فکری به حال ما بکنید.»  
به او جواب می‌دهند: «هفته پیش یک نفر اینجا آمده بود که دست‌هایش آسیب دیده و نمی‌تواند با سبیل‌هایش بازی کند. شما می‌توانید بروید و با سبیل‌های او بازی کنید.»  
متقاضی می‌گوید: «نمی‌شود کار دیگری برای ما پیدا کنید؟»  
می‌پرسند: «این کار چه ایرادی دارد؟ به قول شاعر برو کار می‌کن مگو چیست کار/ که سرمایه جاودانی ست کار.»

متقاضی می‌گوید: «می‌دانم، کار عار نیست. ولی اگر سبیل طرف را دود بدهند چی؟ دوباره من بی‌کار می‌شوم.»

جواب می‌دهند: «نگران نباش، آن وقت دستت را به جای دیگری بند می‌کنیم.»

## روزگار سپری شده

پیرمرد زوار در رفته‌ای روی نیمکت پارکی نشسته بود و به افق دور دست خیره شده بود. خبرنگاری آمد کنار او روی نیمکت نشست، ضبط صوتش را روشن کرد و میکروفون را جلوی دهان پیرمرد گرفت و پرسید: «می‌خواستم برای مجلهٔ جوانان با شما مصاحبه کنم.» پیرمرد گفت: «عیبی ندارد جوان. گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر/ تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم.»

خبرنگار گفت: «اتفاقاً سؤال من دربارهٔ همین موضوع است. شما دیگر تاریخ مصرفتان گذشته. به قول دولت‌آبادی روزگار سپری شدهٔ مردم سالخورده.» پیرمرد گفت: «هنوز که سر پا نشسته‌ام!»

خبرنگار گفت: «ولی کلنگی شده‌اید زیر بنا خراب است.»

پیرمرد گفت: «از این که به ما روحیه می‌دهید، خیلی ممنون. واقعاً به زندگی امیدوار شدیم.» خبرنگار گفت: «بی‌خود امیدوار شدید. شما مثل ماشین‌های از رده خارج‌اید. بی‌خود توی خیابان‌ها جولان می‌دهید. سپرتان آویزان است، موتورتان نامیزان است. چراغتان کم نور است. آینهٔ بغل ندارید. جلوبندی‌تان درب و داغان است. صندوق عقب‌تان کج شده است. فقط بوقت‌تان خوب کار می‌کند. حالا هم آمده‌اید خودتان را به سپر ماشین‌ها می‌مالید و این طوری روزگارتان را سپری می‌کنید.»

پیرمرد گفت: «ولی جوان، ما یک زمانی تخته‌گاز می‌رفتیم.»

جوان گفت: «برای همین موتور سوزانده‌اید و به روغن‌سوزی افتاده‌اید.»

پیرمرد گفت: «ما تازه تعویض روغن کرده‌ایم.»

خبرنگار گفت: «چرا چارچنگولی به زندگی چسبیده‌اید. چرا به رحمت ایزدی نمی‌پیوندید؟»

پیرمرد گفت: «ما به زندگی نجسبیده‌ایم، زندگی به ما چسبیده است. از این گذشته آقای

رحمت ایزدی هم این دور و برها پیدایش نمی‌شود.»

— «چرا؟»

— «چون صرف نمی‌کند. مخارج مردن زیاد است. ما دوستی داشتیم که هجده سال پیش به

رحمت ایزدی پیوست. بازماندگان با هزار قرض و قوله توانستند او را به خاک بسپارند و برایش

مراسم بگیرند. حالا بعد از ۱۸ سال در قرعه‌کشی بانک برندهٔ دریافت پژو جی ال ایکس شده.

البته بد نیست آدم با چنین ماشینی به دیار باقی بشتابد. ولی حیف که دیر شده.»

خبرنگار پرسید: «تکلیف این ماشین چه می‌شود. ای بخشکی شانس.»

پیرمرد گفت: «هیچی، قرار است بازماندگان آن مرحوم، ماشین را بفروشند و قرض‌های

خودشان را بپردازند.»



● عمران صلاحی (عکس از علی دهباشی)

### یک نامه

مسئول محترم صفحهٔ تداعی معانی

آنچه ما می‌نویسیم تداعی معانی نیست و کاملاً واقعیت دارد. ما در یکی از شهرک‌های اطراف تهران زندگی می‌کنیم. آب اینجا اشکال دارد. شما اگر یک لیوان آب برای خودتان بریزید، مشاهده خواهید کرد که مقدار زیادی شن در کف لیوان است. یاد پرویز شاپور افتادیم که می‌گفت یک نفر را می‌شناخته که مثانه‌اش ۱۸ سنگ است. مثل ساعت ۱۸ سنگ. این شخص می‌گفت اگر نیما یوشیج از آب شهرک ما می‌خورد، به جای این که بگوید:

ای فسانه، فسانه، فسانه                      ای خدنگ تو را من نشانه

می‌گفت:

ای مشانه، مشانه، مشانه                      ای که سنگ تو را من نشانه

این که چیزی نیست. آب یک شهرک پایین‌تر از ما با نفت قاطی شده. چند وقت پیش یک نفر که برق سه فاز از او پریده بود، دچار سوختگی در بعضی از مناطق جنوبی شده بود.

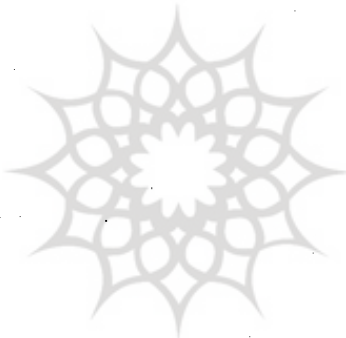
باز هم آب آلوده

روزنامه‌ای به نقل از یکی از مسئولان محیط زیست تهران هشدار داده بود که سبزیجات

کاشته در جنوب تهران که با آب‌های آلوده آبیاری می‌شوند مملو از تخم انگل است. این مزارع در واقع انگلستان است. همین منبع اضافه کرده بود که آبیاری سبزیجات و صیفی‌جات و میوه‌جات با آب‌های آلوده و پساب‌های خروجی تهران که انواع آلودگی‌ها و حتی فلزات سنگین را به همراه دارد، از دید محیط زیست مطلوب نیست.

اگر در مطلب قبلی، نیما شعرش را تغییر داده، در این مطلب هم خیام رباعی‌اش را چنین روز آمد کرده است:

این آب سیه، سیب‌گلابی بوده‌ست      وین لای و لجن، شلیل نابی بوده‌ست  
این سبزی خوردن که درین سفره ماست      یک روز مسیر فاضلابی بوده‌ست  
در همین راستا «ماهی سیاه کوچولو» هم اظهار داشته است که ما اول «ماهی قرمز کوچولو» بودیم، در آب آلوده تهران تبدیل به «ماهی سیاه کوچولو» شده‌ایم. باور نمی‌کنید بروید از صمد بهرنگی پرسید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز باحثی علوم انسانی

منتشر شد:

## معانی بعضی از اسامی کهن و ایرانی در زبان کردی

رحیم اشنوئی محمودزاده

نشر پیام امروز - خیابان انقلاب - خیابان فخررازی بعد از لبافی‌نژاد - شماره ۱۱۱ -

تلفن: ۶۴۹۱۸۸۷